۱۸۲

سلسله درسهای عرفانی

هُوَ ۱۲۱

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

تعطیلات عید تا امروز کشیده شد یعنی درواقع روزهای گذشته را ما جزء تعطیلات عید حساب می‌کردیم عملاً هم همینطور بود، همه‌ی دید و بازدیدها. چهارده، پانزده روز ظاهراً استراحت کردیم ولی آن مَثَل مشهور می‌گوید: اگر چریدی کو دنبه‌اش؟ ما که چهارده روز چریدیم باید آثارش در ما باشد یعنی در این مدّتِ استراحت چون فکر که قابل استراحت نیست مگر بدن استراحت کند که فکر خوابش برده باشد والّا فکر قابل استراحت نیست. حالا ما فکر کنیم که این چهارده روز که استراحت کردیم و فکرمان هم از گرفتاری‌ها یک‌خرده خلاص شده بود، چه فرقی در خودمان پیدا شد؟ البتّه همیشه نمی‌شود به خود پرداخت ولی عملاً چرا. به این معنی که در تمام اعمالمان، کارهایمان، حرف‌هایمان خدا را در نظر بگیریم یعنی برای خاطر خدا کار کنیم، بدون اینکه از خدا اجری بخواهیم این کار را بکنیم. یک عارفی در مناجاتش می‌گوید که خدایا! من تو را عبادت می‌کنم نه از ترس عذابت (البتّه این را هم بدانید این یک مرحله‌ی خیلی بالایی است، من مدل می‌دهم بعد پایین‌ترش را هم می‌گویم) نه از ترس عذابت و عبادت می‌کنم تو را نه به امید بهشتی که عطا کنی بلکه تو را لایق عبادت، تو را حقّ عبادت دانستم و به این جهت عبادت می‌کنم یعنی حقّاً فهمیدم با تمام رگ و خون خود فهمیدم که من بنده‌ی تو هستم و تو من را خلق کردی و صاحب من هستی بنابراین تو را عبادت می‌کنم. حالا عبادت که به‌جای خود، خیلی‌ها نوشتند که آقا! ما هر چه دعا می‌کنیم اثر نمی‌کند. آخر دعا اگر حتماً آنطوری که تو می‌گویی اثر می‌خواهد بکند، پس غیر از خدا، تو هم مؤثّر هستی! آیا چنین است؟ غیر از خدا تو هم مؤثّر هستی؟ نه! بنابراین اگر دعا هم می‌کنید، دعا در واقع برای تربیت خودتان است یعنی اینقدر نیروی معنوی‌تان قوی بشود که هر چه بخواهید، همان می‌شود. دعا به این اثر است. مگر یکی شنیده است و بخواهد امتحان کند که آیا واقعاً دعا اثر دارد یا ندارد، در این صورت در راه عبادت خدا، امتحان کردن نیست. خدا وقتی می‌گوید من می‌توانم، همه‌ی گناهان را به شرط می‌بخشم، دیگر امتحان در آن نیست که آیا این حرف راست است یا نه؟ خدا گفته. بنابراین، این زندگی جدید، سال جدیدی که در پیش رو داریم و سالیانی که بعد از آن هست، اینها را باید ان‌شاءالله با قدم شوق و محبّت پر کنیم. چگونه شما وقتی یک نفری را که خیلی مورد محبّت و دوستیِ شما است، یک سفر طولانی رفته و مدّت‌هاست که از او بی‌خبر هستید، بعد که موجبی فراهم می‌شود و او را می‌بینید، چقدر خوشحال می‌شوید. دیگر به فکر اینکه قربان‌صدقه‌اش بروید، نیستید. مثل آن داستانی که *مثنوی* می‌گوید که عاشقی محنت بسیار کشید، زجر و زحمت بسیاری کشیده و

رسید به معشوق. یک طوماری دویست تا شعر گفته دارد می‌خواند، چند تا که خواند، آن معشوقش این را گرفت پاره کرد ریخت دور. گفت: تو اینها را گفتی که به من برسی و در غیبت من بود، حالا که اینجا هستی، این همه حرف چیست! حالا ما البتّه یک وظیفه‌ای هم داریم که با حرف است، همانطوری که ما با دیگران نیّات خودمان را به حرف می‌آوریم، می‌گوییم این کار را بکن یا این کار را نکن یا حتّی می‌پرسیم حالتان چطور است، امّا یک دلی داریم و یک یاری داریم که اصلاً نمی‌دانیم کجاست که با او حرف بزنیم، حرف هم نداریم. البتّه در این حالت به ما گفته‌اند که آن یار در دل شما است، در دل خودتان، خودتان هستید و در این صورت اصل در دعا و خواستن همین است که با دل صحبت کنید منتها بدن و جسم چون تابع یک قوانین خاصّ خودش است برای اینکه بدن را هم وادار به تسلیم کنید، گفته‌اند به بیان هم بگویید.

این است که نمی‌شود گفت بیان بی‌اثر است و حتّی تکرارش، خیلی عباراتی که ما تکرار می‌کنیم با این تکرارش در واقع داریم با او حرف می‌زنیم، با کسی که نه دیده می‌شود و نه شنیده می‌شود غیر از من، داریم با او حرف می‌زنیم، فرض می‌کنیم هست و این نتیجه در صورتی است که عادت می‌شود و با سهولتی انجام می‌دهیم، بنابراین از تکرار عبارات در دعا و نماز و امثال اینها نباید کوتاهی کنیم و تمرین دعا و تمرینِ کوچکی در مقابل مولای بزرگواری، ورزش گذاشتند یعنی دعا برای تمام اجزا. برای چشم و گوش و تمام ظواهر و احساساتی که داریم، همین دعاها همه‌اش تکرار مسائلی است که کم‌کم جزء وجود ما می‌شود و بعد برای اینکه بدن هم در اعتدال باشد، بتواند حرف حق را قبول کند، عبادات مانند روزه را آفریدند. برای اینکه احساس کند و این احساس در او تقویت شود که اگر تمام کره‌ی زمین بخواهند که تو را از یک محفظه‌ای نجات دهند نمی‌توانند مگر اینکه خداوند بخواهد. برای اینکه تکیه نکنی به عَمرو و زید و خالد، خیال کنی که از آنها کاری برمی‌آید.

گفته‌اند خودت به تنهایی برو حج کن. حج عبادتی است که می‌شود عدّه‌ای دسته‌جمعی حج بروند ولی خودِ عبادتش انفرادی است. هیچ یک از آن دعاها را نمی‌شود دسته‌جمعی مثل نماز جماعت خواند. به این جهت وسایل عبادت، وسایل بندگی را خداوند برای ما فراهم کرده و بعد از ما عبادت خواسته. درست است خدا نیاز به هیچ چیزی ندارد ولی علاقه‌مند است بندگانی که آفریده، راه صحیح داشته باشند تا به او برسند، پاک باشند. گو اینکه هر انسانی بالاخره به او می‌رسد می‌گوید: یا أَیهَا الْإِنْسانُ إِنَّكَ كادِحٌ إِلى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلاقِيهِ (سوره انشقاق، آیه ۶) ای انسان لنگ‌لنگان به سمت خدا می‌روی و بالاخره به او می‌رسی. خلاصه ان‌شاءالله بتوانیم این سالی که هستیم و تازه در آن قدم گذاشتیم با سال‌های بعدیش، به نحوی رفتار کنیم که مورد رضایت خداوند باشیم، ان‌شاءالله.
(برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۵/۱/۱۴، جلسه خواهران ایمانی)

*****

یک وجه مشترکی بین وکیل و طبیب هست، در روزنامه دیدم از مرحوم دکتر آزاده تعریف کرده

بودند که پزشکی چشم گوساله‌ای را منتقل کرد و خوب می‌دید. حالا وکیل هم آیا اینطور حقّی دارد یا ندارد؟ یک موردی من به‌اصطلاح وقتی خودم قاضی بودم، وکیل نبودم، یک آقای سرگُرد یا سرهنگِ ارتشی که کاملاً جوان بود، خیلی هم مؤدّب و باتربیت. او را آوردند که رانندگی کرده و یک نفر را زیر گرفته حالا مرحوم شده. این را آوردند، پرونده کامل بود، حتّی اقرارِ این شخص را هم داشت، طرز برخورد و به‌اصطلاح تصادف را هم که می‌گفت، منطبق با همان واقعیت بود که پلیس نوشته بود. یک وکیلی داشتیم خدا رحمتش کند، از دوستان نزدیک من هم بود ولی خیلی هم مرد به‌اصطلاح مطمئن و امین و دانشمند و محاسنی داشت، ما اعتماد کامل به او داشتیم. او بعد از آنکه اقرار کرد، وکیل دو، سه کلمه گفت، چیزی که زیاد هم مربوط نبود بعد گفت که من چون می‌دانم موکّلِ من این‌کار را نکرده، تقاضای برائت او را می‌کنم. من عضو دادگاه بودم، سه نفر بودیم. گفتیم آقا! تنفّس بده. پرونده تمام بود، فقط باید این را بخواهیم که بیا بگو به اسم آخرین دفاع ولی تنفّس دادیم، در تنفّس گفتیم که این وکیل بیخود حرفی نمی‌زند، می‌گوید: من مطمئن هستم که این بی‌گناه است و به‌همین‌جهت وکالتش را قبول کردم. وکیل را در تنفّس خواستیم. البتّه این اوّلین محاکمه بود و تمامِ روز هنوز مانده بود. گفتیم فردا آخرین دفاع را می‌گیریم که یک فاصله باشد. صدا زدیم آقای وکیل را گفتیم: آقا! تو چرا چنین حرفی گفتی؟ گفت: باید بگویم، گفتم: نه، ما رفیق هم هستیم، می‌دانم بی‌خود حرفی نزدی، دروغ نگفتی. دروغ گفتی؟ گفت: نه، دروغ نگفتم. گفتیم: پس چطور می‌شود؟ این خودش همه‌ی اینها را اقرار کرده، گفت: واقعش این است که این آقا سرهنگ یا سرگُرد یا ارتشی است چون از ملیّون هم هست، مسلمان هم هست، ممکن است اذیّتش کنند. پسرش جوانی است تازه می‌خواهد کار بگیرد، دنبال کار است، او راننده بوده و این آقا کنار او نشسته. او مرتکب شده ولی پدرش به گردن گرفته که برود زندان، بچّه‌اش لکّه‌ای روی شناسنامه‌اش نباشد. گفتیم پس حالا که اینطوری است ما، دادگاه به تو این مهلت را می‌دهیم که تا فردا اگر رضایتِ کامل همه‌ی آنها را جلب کردی ما تبرئه می‌دهیم و حال آنکه خود آن حکم تبرئه را هم اگر دادگاه انتظامی ببیند، تخلّف است ولی اگر نکردی ما ناچاریم، او را محکوم می‌کنیم. رفت خوشبختانه رضایت همه‌ی آنها را جلب کرد که تقصیر نداشت، ما هم تبرئه‌اش کردیم.

آن اوایلی هم که من استخدام شدم، رفتم به مشهد، در آنجا اوّل دادرس علی‌البدل بودم یعنی هیچ‌کاره، دادرس علی‌البدل ولی اتفاقاً موقع انتخابات هم نزدیک شده بود، همه در می‌رفتند، همه‌ی کارها دست علی‌البدل افتاده بود ولی شنیدم، این را خودم نبودم. در دادگاه جناییِ آنجا یک دعوایی بود، یک تازه عروسی را با چاقو کشته بودند، مظنون، متّهم چه کسی بود؟ مادرشوهرِ همین خانم. یک پیرزنی بود که اصلاً چای نمی‌توانست بخورد ولی گفتند این کشته. خودش هم اقرار کرد. بله! من عروسم فحّاشی می‌کرد، یک چیزی گفت! بیشتر تحقیق کردند در آنجا خلاصه چون من نبودم، یادم نیست چیست، نتایج را در محیط عدلیه می‌شنیدیم. معلوم شد که شوهرش این کار را کرده، شوهرِ

این زن. بعد مادرش پیرزنی بود، به این گفته بود: تو اقرار نکن، من می‌گویم من کردم. برای اینکه تو جوانی، این مُهر این کار می‌آید روی شناسنامه‌ات، هیچ کاری هم به تو نمی‌دهند. من پیرم، دارم می‌روم، حالا یک‌خرده زودتر می‌روم و به این جهت اقرار کرده بود که حالا دیگر یادم نیست، نمی‌دانم چه‌کارش کردند چون خودم در آن نبودم.

آیا در این دو داستانی که من گفتم که هر دو یعنی واقعیت است برای وکیلی اتفاق افتاده، در ذهن خودتان محاکمه کنید که این کار صحیح است یا نه؟ چقدر هست؟ اگر از لحاظ انسانیّت و از لحاظ عادی بگیرید: به‌به! عجب کاری، ایثار کرده خودش را گناهکار کرده. از لحاظ قانون بگیرید، معلوم نیست آنقدر حُسن داشته باشد. این یک محاکمه‌ای. همینطور در مورد اطبّاء. مثلاً باید بعضی امراض را نگویید، چندی پیش همان اوایل که هنوز من وکیل بودم، اوایل انقلاب، گفتند: فلان‌کسی که ضدِّ انقلاب بود، طبیبش یک چیزهایی گفته بود که نباید طبیب بگوید ولی این گفته بود و به‌همین‌جهت او را مسخره کردند. ما نوشتیم، دادگاهی بود که این آقا را که متّهم است، می‌گیرید محاکمه می‌کنید هر کار می‌کنید ولی ما به این طبیب کار داریم که این طبیب چرا این کار را کرده؟ آن هم در این موقعیتی که او را گرفتند!

اینها یک مسائلی است، هر دو شغل از مشاغلی است که خیلی بین احساسِ وظیفه، کدام وظیفه؟ آن هم هست تازه که این وظیفه چقدر است؟ تعارضی بین احساس وظیفه‌ی خداشناسی و انسانیّت پیش می‌آید که در این مورد چه‌کار باید کرد؟ این ریزه‌کاری‌های کار وکیل است که من الحمدلله خودم به چنین چیزی برخورد نکردم که دچارش بشوم ولی شاهد بودم همین مثال‌هایی که زدم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۹۵/۱/۱۴، جلسه وکلا و پزشکان)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجّاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح‌الشریعة و مفتاح‌الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت‌وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه‌ی تلگرام بپیوندید.